



جلسه دوم: ۹۳/۵/۲۱

### سوره مبارکه بقره

- جلسه گذشته راجع به ۵ آیه اول سوره مبارکه بقره صحبت شد. به معرفی تقوا و توضیحات نسبتاً مفصلی راجع به آن پرداخته شد.
- ذکر شد که سوره مبارکه بقره را می‌توان به روش‌های مختلفی و متعددی خواند. لذا بنا شد در این جلسات، از روش موضوعی با رویکرد به موضوع تقوا، سوره مبارکه بقره را بررسی کنیم.
- آیات ۱ تا ۵: درباره موضوع متقین است.

### ادامه آیات:

- حضرت علامه آیات ۶ و ۷ را دسته دوم در نظر گرفته‌اند:

### دسته دوم آیات ۶ و ۷:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْتَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۶)

به راستی آنان که کفر ورزیدند تفاوتشان نکند چه انذارشان کنی یا انذارشان نکنی ایمان نمی‌آورند.

خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۷)

خدا بر دل‌ها و شنوایی‌شان مهر نهاده و بر چشمانشان پرده‌ای است و آنها را عذابی بزرگ است.

- آیه ۶: موضوع از صحبت درباره متقین عوض شده و درباره کافرین صحبت می‌کند.

- توجه: در این سوره مفهوم «کفر» در مقابل «تقوا» گرفته شده است. زیرا کفر به معنای پوشاندن است و این واژه در قرآن وسعت بسیاری دارد و به همین لیل در مقابل بسیاری از واژه‌های حق قرار گرفته است.
- در آیه ۶ می‌گوید کافر را چه انذار دهی و چه ندهی او هدایت نمی‌شود در حالی که متقین کسانی هستند که به شدت اهل مراقبه-اند.

- آیه ۷: البته این‌گونه نخواهد ماند که انسان کفر بورزند و انذار نپذیرند، بلکه انسان‌ها به اندازه‌ای که تقوا ندارند مسیرهای ادراک و شناخت برایشان بسته می‌شود و «غشاهای» روی ادراکش را خواهد گرفت.

- حضرت علامه آیات ۸ تا ۲۰ را دسته سوم در نظر گرفته‌اند:

### دسته سوم آیات ۸ تا ۲۰:

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ (۸)

و از مردم کسانی هستند که می‌گویند: ما به خدا و روز واپسین ایمان آورده‌ایم. ولی آنان مؤمن نیستند.

يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ (۹)

می‌خواهند خدا و مؤمنان را فریب دهند، در حالی که جز خودشان را فریب نمی‌دهند، ولی نمی‌فهمند.

فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۖ بَمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ (۱۰)

در دل‌هایشان بیماری است، پس خدا ایشان را بیماری افزود و آنان را به سزای این که دروغ می‌گفتند عذابی دردناک است.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ (۱۱)

و چون به آنان گفته شود: در زمین فساد نکنید، گویند: جز این نیست که ما اصلاح‌گرانیم.

أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِن لَّا يَشْعُرُونَ (۱۲)

به هوش باش که همین‌ها تبهکارانند ولی نمی‌فهمند.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ آمَنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِن لَّا يَعْلَمُونَ (۱۳)

و چون به آنها گفته شود: شما نیز مانند [سایر] مردم ایمان بیاورید، گویند: آیا ما هم مانند کم‌خردان ایمان بیاوریم؟ بدان که آنان خود کم‌خردانند اما نمی‌دانند.

وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤْنَ (۱۴)

و چون با مؤمنان رو به رو شوند گویند: ایمان آورده‌ایم، و چون با یاران شیطانی خود تنها شوند، گویند: ما بی‌تردید با شما هستیم، جز این نیست که ما [آنها را] به مسخره گرفته‌ایم.

اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (۱۵)

خداست که آنها را به مسخره می‌گیرد و فرصت می‌دهد تا در طغیانشان سرگردان بمانند.

أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَت تِّجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ (۱۶)

همین کسانی‌اند که گمراهی را به بهای هدایت خریدند پس تجارتشان سود نکرد و هدایت‌پذیر نبودند.

مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ (۱۷)

مثل آنان مثل کسی است که [به زحمت] آتشی بیفروخت و همین که اطراف وی را روشن ساخت، خدا نورشان را برد و در تاریکی‌ها رهایشان کرد که نبینند.

صُمٌّ بُكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ (۱۸)

کرانند و گنگانند و کورانند، پس [از گمراهی] باز نمی‌گردند:

أَوْ كَصَيْبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَ رَعْدٌ وَ بَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حُدُورَ الْمَوْتِ وَ اللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ (۱۹)

یا مانند مثل رگبار تندی از آسمان است که در آن تاریکی‌ها و رعد و برق است که از [غرش] صاعقه‌ها و بیم مرگ، انگشتان خویش در گوش‌هایشان کنند، و خدا بر کافران احاطه دارد.

يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَ إِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۰)

نزدیک است برق چشمانشان را بزند، هر بار که برای آنان روشن کند، در آن راه روند و چون بر آنها تاریک نماید باز ایستند، و اگر خدا می‌خواست، شنوایی و چشمانشان را [یکجا] می‌گرفت. بی‌گمان، خدا بر هر چیزی تواناست.

- آیات ۸ تا ۱۶: این آیات نیز درباره کفر سخن می‌گویند اما با چهره جدیدی از کفر که خطرناک‌تر است و «نفاق» نامیده می‌شود. یعنی چهره‌ای که نه تنها کفر دارد بلکه از ظاهر دین بر علیه خود دین استفاده می‌کند. دشمنی کافر عیان است در حالی که منافق اینگونه نیست و پنهانی است و در ظاهر دفاع از دین می‌کند. به همین علت دشمنی منافق به شدت خطرناک کرد زیرا افراد به او اعتماد می‌کنند و به او مسئولیت می‌دهند و به خاطر ظاهرش می‌تواند در جامعه نفوذ کند و ... به همین علت ضربه‌ای که می‌تواند وارد کند به شدت خطرناک‌تر است.

آیه ۸: منافق قولش با نیت درونی‌اش یکی نیست. می‌گوید: به خدا و روز جزا ایمان آوردم اما او واقعاً مؤمن نیست. زیرا هیچ «پذیرش قلبی» در او اتفاق نیفتاده است. آغاز تقوا «پذیرش قلبی» است یعنی فرد پذیرفته است باید به دانسته‌هایش، عمل کند در حالی که منافق همین آغاز تقوا را ندارد.

- آیه ۹: البته نباید فکر کنیم منافقین خیلی زرنگ هستند. زیرا خدا می‌گوید آنها فقط توانسته‌اند خودشان را سرکار بگذارند. کسی نپندارد که می‌توان سر مؤمنین و خدا کلاه گذاشت.

- یکی از ویژگی‌های ایمانی که حضرت علی (ع) در نهج‌البلاغه از آن سخن می‌گویند این است که مؤمن، می‌تواند فرد منافق را بشناسد. برای حضرت امیر (ع) بسیار مهم است که مؤمنین به سطحی از ایمان برسند که بتوانند بین «انفاق و نفاق» فرق قائل شوند.

- آیه ۱۰: کسی که منافق است قلبش مریض می‌باشد. از این آیه نکته‌ای فهمیده می‌شود که منافق از نفاقش و گناهی که به آن مبتلاست اصلاً ناراحت و پشیمان نیست و این حالت با کسی که دچار گناهی است اما به دیگران برای ترک آن گناه تذکر می‌دهد، ولی خودش از انجام گناه خودش نادم و پشیمان است و سعی در ترک آن می‌کند بسیار متفاوت است.

- آیه ۱۱: به آنها گفته می‌شود در زمین فساد نکنید، می‌گویند ما اصلاح انجام می‌دهیم نه فساد. ادعای اصلاح در همیشه تاریخ وجود داشته است.

- ای کسانی که می‌خواهید متقی شوید نپندارید که با ادعای اصلاح، همه چیز درست می‌شود بلکه بعضی از کارها واقعاً فساد است نه اصلاح.

- نفاق که در درون انسان وجود دارد خودش عامل ایجاد فساد است هرچند که به آن برجسب اصلاح زده شود. همین که در انسان نفاق جوانه می‌زند، «فساد» زیاد می‌شود. یعنی همین که تقوا رعایت نشود و زمینه نفاق زیاد گردد، خودش فساد است.

- آیه ۱۲: خدا اصرار دارد بگوید: آدم منافق شعور ندارد زیرا اگر مشاعر انسان کار کند نباید منافق شود. (وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ) - شعور (التحقیق):

آن چیزی است که در محیطی برای چیزی دقیق (باریک و نازک) و رقیق (نرم) می‌شود و این چیز یا از آن شیء حاصل شده یا به آن تعلق دارد. مانند: شعر (مو)، که در سطح خارجی پوست حیوان می‌روید و درختان نازک در زمین‌های آماده (شعار).

- «منافق» به خاطر دل مردم، احکام خدا را زمین می‌گذارد. به خاطر دل مردم واجباتی را ترک می‌کند و یا به خاطر دل مردم محرماتی را انجام می‌دهد.

- آیه ۱۳: وقتی به منافقین گفته می‌شود ایمان آورید گویند: آیا من مانند این افراد عوام ایمان آورم؟!!!

- یکی از شئون تقوای اجتماعی این است که انسان برای «ناس» حیثیت و حرمت قائل است، ضمن اینکه به ناس اعتماد نمی‌کند و مبنایش را ناس قرار نمی‌دهد. وقتی می‌گوییم «ناس» خودمان هم درون این ناس قرار داریم نه بیرون آن. هر ایرادی به ناس وارد است ما هم درون آنها هستیم.

- قَالُوا أُنُومُنْ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَ لَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ (۱۳): هر کس مردم را سفیه می‌پندارد خودش سفیه است.

- همین ناس هستند که فجایع عالم مانند عاشورا را رقم می‌زنند، لذا قرار نیست ما خود را جدای از ناس بدانیم. ما باید با ناس متمایز باشیم اما نباید خودمان به این تمایز، اعتبار ببخشیم.

- امیرالمؤمنین (ع) دوست می‌دارد که افراد بتوانند مرزهای بین نفاق و عدم نفاق را تشخیص دهند.

- آیه ۱۴: منافقان می‌پندارند که دارند مردم را مسخره می‌کنند به مؤمنان می‌گویند: «ما ایمان آوردیم» اما با شیاطین به گونه‌ای دیگر هستند.

- آیه ۱۵: آنها در اشتباه هستند زیرا خداست که آنها را مسخره کرده است. خدا نمی‌خواهد کسی را مسخره کند اما چون در این عالم قانون انعکاس برقرار است وقتی فردی، کسی را مسخره می‌کند بر اساس قانون انعکاس این استهزاء به خودش برمی‌گردد و این خداست که منعکس می‌کند.

- آنها در گنجی خود دائماً ادامه می‌دهند و چنان فرو می‌روند که دیگر نمی‌توان آنها را بیرون آورد.

- آیه ۱۶: آنها کسانی هستند که هدایت و ضلالت را با هم معامله کردند، هدایت دادند و ضلالت گرفتند. لحظات زندگی با خدا را دادند و کفر و ضلالت را گرفتند.

- آیه ۱۷: مثل اینان مانند کسی است که آتش روشن می‌کند تا مسیرش را روشن کند اما تا شروع به حرکت می‌کند آتش خاموش می‌شود.

- حقیقت این مثل این است که انسان در بیابان می‌خواهد با آتشِ فندک حرکت کند اما نمی‌تواند چون دائماً آتش خاموش می‌شود در حالی که «ایمان» مانند نوری است که می‌توان با آن حرکت کرد و خاموش هم نمی‌شود. لذا «نفاق» در مسیر زندگی انسان دائماً آتش را خاموش می‌کند و انسان نمی‌تواند حرکت کند. تصویر انسانِ منافق از نظر خدا این است که در بیابان ایستاده است و حتی یک قدم هم نمی‌تواند جلو برود.

- آیه ۱۸: چنین کسی هم کر است هم کور و هم نابینا. یعنی تمام مشاعر و سیستم ارتباطی خود را از دست داده است. - انسان اگر «تقوا» پیشه نکند چنان جلو می‌رود تا به کفر می‌رسد و آنقدر جلو می‌رود تا به نفاق می‌رسد و کلیه مشاعرش از کار می‌افتد و بعد از آن هر چه تلاش کنیم او دیگر نمی‌شنود و نمی‌بیند و ...

- آیه ۱۹: این مثل بارانی است که رعد و برق عجیب و غریبی دارد ولی ثمره آنان از این باران فقط خوف و ترسش است در حالی که ثمره این باران برای کسی که کشاورز است رویش میوه‌های باغش و امید فراوان است.

- مثال: باران در داستان حضرت نوح (ع) برای مؤمنین تحقق وعده خدا بود اما برای کافرین عذاب.

- آیه ۲۰: نزدیک است برق چشمانشان را از آنها بگیرد.

- خدا می‌توانست سمع و بصر را از ابتدا به این افراد ندهد اما داد ولی اینها از سمع و بصرشان استفاده نکردند.

- خدا در مثل منافقین از مثال رعد و برق استفاده کرده است زیرا آدم منافق نیز در معرض پیام‌های الهی قرار دارد. او هم همان جملات رعد و برق‌گونه امیرالمؤمنین را می‌شنود اما این جملات برای مالک اشتر رعد و برق و انزالی ایجاد می‌کند که بعد از آن باران می‌آید اما برای منافق این‌گونه است که یک قدم می‌رود و تمام می‌شود. او می‌بیند و می‌شنود ولی برایش فایده‌ی ندارد. لذا سمع و بصر که در اختیار انسان قرار داده شده، «امانت» است و می‌شد که از ابتدا به انسان سمع و بصر داده نمی‌شد. بعضی این امانت را به درستی نزد خود نگه می‌دارند ولی عده‌ای هم کاری می‌کند که این امانت را از آنها پس بگیرند.

- حضرت علامه آیات ۲۱ تا ۲۵ را دسته چهارم در نظر گرفته‌اند:

### دسته چهارم آیات ۲۱ تا ۲۵:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۲۱)

ای مردم! پروردگارتان را که شما و کسان قبل از شما را آفرید بپرستید، باشد که پرهیزگار شوید.

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۲۲)

خدایی که برای شما زمین را بستری هموار و آسمان را سرپناهی قرار داد و از آسمان آبی نازل کرد که بدان از میوه‌ها رزقی برای شما برآورد. پس برای خدا همتایان قرار ندهید در حالی که خود می‌دانید.

وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۳)

و اگر در آنچه بر بنده‌ی خویش نازل کرده‌ایم شک دارید، سوره‌ای مانند آن بیاورید و شاهدان خود را غیر از خدا فراخوانید اگر راست می‌گویید.

فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ (۲۴)

پس اگر نکرديد و هرگز نخواهيد کرد، از آتشی که همیشه آن مردمان و سنگ‌هاست بر حذر باشید که برای کفار مهیا شده است.

و بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رَزَقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رَزَقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأَنُوبُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَ لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۵)

و کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند نوید ده که برایشان باغ‌هایی است که از پای درختانش نهرها جاری است، هر بار که میوه‌ای از آن روزیشان گردد، گویند: این همان است که قبلاً روزیمان شده و برای آنان همانند آن آورده شود و آن جا آنها را همسران پاکیزه‌ای است و در آن جاودانند.

- آیه ۲۱: در این آیه خدا با «ناس» سخن می‌گوید، همان ناسی که منافقین آنها را «سفهاء» می‌دانند. خدا می‌خواهد همین ناس را به مسیر هدایت برگرداند، به سمت مسیر تقوا برگردد.

- آیات ۱ تا ۲۰، وصف «متقین» است اما ۱ تا ۵ مستقیماً وصف متقین بوده و از آیه ۶ تا ۲۰ عدم تقوا را بیان کرده تا متقین شناخته شوند. از آیه ۲۱، ناس را دعوت به تقوا می‌کند. ای مردم سخن‌ها را شنیدید و دیدید که عده‌ای چه می‌کنند و چگونه از تقوا فاصله می‌گیرند پس «اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»

- آیه ۲۲: هر آنچه برای شما رزق است، خدا داده یعنی رزق الهی است و انفاق کردنی است، هر چند که شما زحمت کشیده باشید.  
- توجه: اگر منبع رزق را از کسی غیر خدا بدانیم، یعنی برای خدا شریک گرفته‌ایم.

- آیه ۲۳: اگر در «کتابی» که هدایت برای متقین است شک دارید، ببینید «آیا می‌توانید کتابی مثل قرآن بیاورید؟!!!»

- «آوردن کتابی مانند قرآن»، ناظر به این است که حداقل قرآن را بخوانند و افق آن را ببینند و سپس با آن تحدی کنند.

- حرف خدا این است: «شکّی در کتاب نیست»، حال اگر شک دارید و واقعاً راست می‌گویید، آن را بخوانید و سپس تحدی کنید.

- تقوا را باید از جناب حرّ یاد بگیریم زیرا با اینکه در مسیر دیگری در حرکت است اما تقوای مسیر خودش را دارد. اگر با امام حسین (ع) دشمنید، چرا آب را روی کودکان می‌بندید؟!!

- آیه ۲۴: اگر نتوانستید آیه‌ای مثل قرآن بیاورید - که هرگز هم نخواهید توانست - حداقل انصاف داشته باشید و برسید از آتشی که هیزمش مردم هستند. یعنی هیزم آتش جهنم، خود مردم هستند که با کارهایشان آتش را شعله‌ور می‌کنند.

- آیه ۲۵: این افراد در دنیا رزق‌هایی داشتند و آنگاه که به بهشت یروند، می‌بینند نعمت‌های بهشتی همان رزق‌های دنیایی است یعنی از همان جنس خوبی‌های دنیاست، اما در آنجا بی‌نهایت است. لذا افراد باید در این دنیا تجربه بهشت‌گونه داشته باشند تا در قیامت بتوانند به بهشت بروند.

- کسی که در اینجا لذت فرو خوردن خشم را دارد، در قیامت همین لذت را بی‌نهایت خواهد داشت بدون آنکه خشمی در کار باشد.

## زنگ دوم:

- حضرت علامه آیه ۲۶ و ۲۷ را دسته پنجم در نظر گرفته‌اند:

### دسته پنجم آیات ۲۶ و ۲۷:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَا ذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ (۲۶)

به راستی خدا ابایی ندارد از این که به پشه‌ای یا فوق آن مثل زند، اما آنان که ایمان آوردند می‌دانند که آن [مثل] حق بوده و از جانب پروردگارشان است ولی

کافران [به قصد تحقیر] گویند: خدا از این مثل چه خواسته است؟ [آری] بسیاری را با آن گمراه و بسیاری را هدایت می‌کند، ولی جز فاسقان را بدان گمراه نمی‌کند.

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَدَلٍ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۲۷)

همانان که پیمان خدا را پس از تأکیدش می‌شکنند و آنچه را که خدا به پیوستن آن امر کرده می‌گسلند و در زمین فتنه به پا می‌کنند. همین‌ها زیانکارانند.

- آیات ۲۶ و ۲۷: این آیات از یک حیث ماجرای فاسقین را توضیح داده است و از حیثی دیگر ماجرای مثل زدن خداست. در این آیه خدا هم موضوع «مثل» را توضیح داده و هم موضوع «فسق» را.

- فسق (التحقیق):

خروج از مقررات لازم دینی یا عقلی یا طبیعی است و از مصادیق آن: خارج شدن بنده از امر است. اطاعت رب، احکام و مقررات اسلامی و خروج از مقررات مسلم اخلاقی است. مانند: حسد، بخل، تکبر و طمع؛ به شرط اینکه صریح و واضح باشد و نیز خروج از ضوابط لازم طبیعی مانند: خارج شدن رطب از پوستش و خروج از ضوابط اصیل به طور کامل. مانند: موش. اما مفاهیم ترک، میل و جور، از لوازم و آثار اصل هستند.

- لذا فسق را که «بیرون رفتن از مقررات و ضوابط است» در قرآن نمود کفر و نفاق در نظر می‌گیرند. بنابراین فسق خودش یک جریان سوم نیست بلکه اینها حلقه‌های درهم هستند.

- گفته شد تقوا این است که علمی را بشناسیم و به آن توجه کنیم تا به عمل تبدیل شود. حال اگر آن علم را بیوشانیم، انگار اصلاً نمی‌دانستیم و بی‌خیال آن شده‌ایم که همان «کفر» است. اگر در کفر ورزیدن، ظاهر را نگه داریم و شعارهای اسلامی دهیم و علیرغم اینکه شعار می‌دهیم، نخواهیم به آن باورها عمل کنیم به آن «نفاق» گفته می‌شود. خروج نهایی کفر و نفاق، «فسق» است، لاجرم انسان کافر و منافق جایی پایش را از مقررات بیرون می‌گذارد و نفاق و کفرش عیان می‌شود. لذا «فسق» بروز عینی و اجتماعی کفر و نفاق است که موجب نابودی جامعه می‌شود. «کفر و نفاق» درونی است و بروز بیرونی‌اش «فسق» است. فاسق در صدد نابودی جامعه است. او با زیرپا گذاشتن مقررات، اجتماع را تخریب می‌کند.

- نکته: اگر کسی کتابی را نمی‌فهمد یا می‌خواهد درباره‌ی درستی مطالب آن تحقیق کند، نباید قبل از خواندن و تحقیق، آن را رد کند. تقوا این است که بگویند «من آن را نفهمیدم».

- «نفهمیدن ما»، دلیل بر این نیست که بگوییم «مطلب غیر حق است». جریانی که دنبال نفاق، کفر و فسق است مطلبی که مبنای ایمان است را مبنای رد کردن مطلب قرار می‌دهد.

- خدا هیچ ابایی ندارد که برای بیان حقی در قرآن، پشهای را مثل بزند. در بیان حقایق دین، «حیا» جایز نیست.

- حضرت علامه آیات ۲۸ و ۲۹ را دسته ششم در نظر گرفته‌اند:

### دسته ششم آیات ۲۸ و ۲۹:

كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَانًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمَيِّتْكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲۸)

چگونه منکر خدا می‌شوید با آن که بی‌جان بودید پس شما را جان بخشید، و دیگر بار شما را می‌میراند و باز جانتان می‌دهد و آن گاه به سوی او بازگردانده می‌شوید.

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۲۹)

اوست کسی که آنچه در زمین است، همه را برای شما آفرید، سپس به آسمان پرداخت و آنها را به صورت هفت آسمان تنظیم کرد و او به هر چیزی داناست.

- آیات ۲۸ و ۲۹: اگر انسان‌ها در موضوع مرگ تعمق و تعقل می‌کردند که «روزی من نبوده‌ام ولی الآن هستم و روزی نخواهم بود»، «تقوا» در آنها شکل خواهد گرفت. یعنی با یاد موضوع موت (مرگ)، تقوا در آدم‌ها شکل می‌گیرد.

- حضرت علامه آیات ۳۰ تا ۳۳ را دسته هفتم و آیه ۳۴ را دسته هشتم و آیات ۳۵ تا ۳۹ را دسته نهم در نظر گرفته‌اند:

### دسته هفتم آیات ۳۰ تا ۳۳ و دسته هشتم آیه ۳۴ و دسته نهم آیات ۳۵ تا ۳۹:

وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۳۰)

و آن گاه که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی خواهم گماشت.

وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۱)

و همه نام‌ها را به آدم آموخت، سپس آنها را بر فرشتگان عرضه داشت و گفت: اگر راست می‌گویید مرا از نام‌های اینان خبر دهید.

قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۳۲)

گفتند: پاکی تو راست، ما را دانشی جز آنچه به ما آموخته‌ای نیست، حقا دانای حکیم تنها تویی.

قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ أَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (۳۳)

گفت: ای آدم! آنان (فرشتگان) را از نام‌های آنها آگاه ساز. پس همین که از نام آنها آگاهشان نمود، فرمود: آیا به شما نگفتم که من نهان آسمان‌ها و زمین را می‌دانم، و می‌دانم آنچه را آشکار می‌کنید و آنچه را پنهان می‌داشتید؟

وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۳۴)

و آن گاه که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید، پس همه سجده کردند، جز ابلیس که ابا کرد و برتری جست و از کافران گردید.

وَ قُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَ كَلَامِهَا رَعْدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ (۳۵)

و گفتیم: ای آدم! تو و همسرت در این باغ منزل کنید و به فراوانی از هر جا [و هر چه] می‌خواهید بخورید ولی نزدیک این درخت نشوید که از ظالمان خواهید شد.

فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَ قُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ (۳۶)

پس شیطان آن دو را در باره‌ی آن [درخت] منحرف نمود و از آنچه در آن بودند بیروشان کرد، و گفتیم: پایین روید، شما دشمن یکدیگرید و تا مدتی در زمین قرارگاه و معیشتی خواهید داشت.

فَتَلَقَى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۳۷)

پس آدم از پروردگار خویش سخنانی دریافت کرد [و توبه نمود] پس خدا توبه‌اش را پذیرفت، حقا که او توبه‌پذیر مهربان است.

قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۳۸)

گفتیم: همه از آن پایین روید، پس اگر از جانب من هدایتی برایتان آمد، هر کس از هدایت من پیروی کند، نه خوفی بر آنهاست و نه اندوهگین شوند.

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۳۹)

و آنان که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند، آنها اهل آتشند و در آن ماندگار.

- آیات ۳۰ تا ۳۹: درباره‌ی خلقت انسان سخن گفته و جریان حضرت آدم که بسیار بحث برانگیز می‌باشد را آورده است.

- این آیات دو بُعد دارد. زیرا بخشی از آسمان‌ها ملکوتی هستند و روایاتی که در این زمینه آمده‌اند (مانند هفت آسمان و ...) به صورت ترتیب زمانی نیستند بلکه «ترتیب ربّی» دارند.

- خدا در قرآن، خلقت انسان را مقدم ربّی بر خلقت هستی دانسته است.

- قوانین مهمی از خلقت انسان، برگرفته از سوره مبارکه بقره:

۱- خداوند انسان را از همان ابتدا خلیفه خود در روی زمین دانسته است.

لذا باوری که می‌پندارند که حضرت آدم و حوا باعث شدند که انسان بر روی زمین آید، صددرصد غلط است.

۲- «انسان» خلیفه خداوند است. «خلیفه» یعنی اختیارات الهی به او واگذار می‌شود.

یعنی همان کارهایی که خدا می‌کند را او بتواند انجام دهد.

۳- تجلی خلافت الهی باید روی زمین باشد.

زیرا خدا روی زمین هم وجود دارد لذا خلیفه‌اش هم باید بتواند روی زمین باشد. ملائکه چون وجود مادی ندارند نمی‌توانند خلیفه خدا باشند. امتیاز انسان این است که تا هر جایی که وجود امتداد پیدا کرده، انسان هم هست.

اصلی‌ترین تفاوت انسان با بقیه موجودات در داشتن اختیار و ... نیست بلکه در وسعت وجودی است. فقط انسان است که در همه پهنه هستی وجودش امتداد دارد. انسان تنها موجودی است که وارد دنیا و محدودیت‌هایش شده است اما می‌تواند منزه هم باشد.

- نکته: خلیفه خدا باید دو ویژگی داشته باشد: ۱- داشتن اختیار ۲- قرار گرفتن در عالم ماده.

- فرق انسان با بقیه موجودات: انسان با اینکه در جلال عالم ماده و غیر ماده قرار می‌گیرد و اختیار هم دارد اما راه «حق» را انتخاب می‌کند.

- آیه ۳۰: وقتی خدا می‌خواهد انسان را با چنین وسعت وجودی‌ای خلق کند و چون فرشته‌ها می‌دانستند عالم دنیا، عالم تزاحم است و قداست و نزاهت خودشان با عالم ماده قابل جمع نیست، لذا به خدا گفتند: «در آنجا مخلوقی پدید می‌آورد که تباهی کنند و خون-ها بریزند؟ با اینکه ما تو را به پاکی می‌ستائیم و تقدیس می‌گوییم؟». فرشتگان چون نزاهت خودشان را دیدند که با عالم ماده قابل جمع نیست لاجرم در عالم ماده باید خونریزی صورت گیرد و ظاهراً حرف درستی به خدا زدند.

- خدا در جواب ملائکه این‌گونه فرمود: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»، «من چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید». یعنی خدا می‌داند که می‌شود بین قداست ملائکه و اقتضائات دنیا را جمع کرد و خونریزی هم نشود.

- ریشه انسان، کاملاً الهی است و با نفخه‌ای الهی و از گل آفریده شده است.

- آیه ۳۱: خدا به انسان، همه اسماء را تعلیم داد. منظور از «اسماء»، لفظ آنها نیست بلکه منظور خود حقیقت اسم است. «اسم» یعنی جلوه حقیقی مسمی. لذا خداوند تمامی جلوات خودش را به تمامی به انسان تعلیم داد. واضح است که منظور از تعلیم، علم حصولی نیست زیرا «علم حصولی» مربوط به عالم ذهن است و انسان هنوز هبوط نکرده است پس این «علم حضوری» است. بنابراین خداوند جلوه تمامی اسماء خودش را در انسان قرار داد و این همان فطرت در انسان است. یعنی «فطرت»، همان گنجینه‌ای است که جلوه همه اسماء الهی در کُنه او قرار گرفت. یعنی انسان قابلیت درک تمامی اسماء را دارد و در طول عمر باید فطرتش را کاملاً شکوفا کند.

- سپس خدا به حضرت آدم گفت: «این اسماء را بر ملائکه عرضه کن، آیا ملائکه می‌توانند حقیقت اسماء را خیر دهند». ملائکه دیدند که افقی از علم در عالم وجود دارد و آنها اصلاً نمی‌توانند آن را درک کنند.

- آیه ۳۲: ملائکه در جواب گفتند: «خدایا ما فقط آنچه را که تو به ما یاد داده‌ای می‌دانیم.»



- آیه ۳۳: خداوند فرمود: «ملائکه را فقط از اسماء مربوط به خودشان آگاه کن». سپس همین که حضرت آدم ملائکه را از اسمائشان آگاه ساخت، خدا به آنها گفت: «به شما گفتم، چیزی را می‌دانم که شما نمی‌دانید». یعنی انسانی را خلق کردم که علیرغم همه مشکلات و درگیری‌ها، روی زمین بیاید ولی ذره‌ای از خلافت خدا تخطی نکند.

- آیه ۳۴: سپس خدا از ملائکه خواست تا بر آدم سجده کنند. آدمی که خلیفه خدا شده است و خداوند به او اسماء یاد داده است. ملائکه همه سجده کردند الا ابلیس.

- اَبی وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكٰفِرِیْنَ: فکر نکنید ابلیس از ابتدا موجود خوبی بود و بعداً بد شد بلکه او از همان اول، «استکبار» داشت. از همان ابتدا در او منیت بود که این منیت، در سجده خودش را نشان داد.

- توجه ۱: تمام این مسائل در عالم ملکوت است و انسان هنوز روی زمین نیامده است.

- توجه ۲: ملکوت، محل تراحمات مادی و کشمکش‌های خیر و شر نیست و در آنجا همه چیز بالفعل است.

- آیه ۳۵: در ملکوت چون همه چیز بالفعل است لذا هیچ دوگانگی وجود ندارد. حال این سؤال پیش می‌آید که «امر و نهی در عالم ملکوت و تمرّد شیطان در آنجا به چه معناست و اینکه شیطان آنها را می‌لغزاند یعنی چه؟!!!!»

- آیه ۳۶: خدا از حضرت آدم و حوا خواست تا به زمین هبوط کنند. توجه: جمله «وَ قُلْنَا اهْبِطُوا» منظور در نتیجه نیست که افراد بگویند هبوط آنها به خاطر خوردن از میوه بود بلکه «واو» آورده یعنی «هبوط» آنها ربطی به خوردن یا نخوردن میوه نداشته است.

- ای آدم مدتی روی زمین به تو وقت می‌دهیم و بعد از آن هم قرار است برگردی.

- آیه ۳۷: نکته بسیار مهم: جاهایی هست که امر و نهی و جزا و پاداش وجود دارد اما ارتکاب وجود ندارد. مانند قوانینی که در قانون اساسی نوشته شده است. در همه قوانین امر و نهی و جزا و پاداش وجود دارد در حالی که کسی ارتکابی انجام نداده است. لذا آنچه که در آیات ۳۰ الی ۳۷ آمده است نیز این‌گونه است یعنی این مطالب در عالم مثال بیان شده و ارتکابی صورت نگرفته است. حتی سجده ملائکه و عدم سجده شیطان و ... همه و همه در عالم مثال است و هر ارتکابی در عالم ماده می‌تواند صورت می‌گیرد.

- بنابراین کلیه ماجرای حضرت آدم که در این آیات بیان شده است در عالم قوانین اتفاق افتاده است نه اینکه آدم خطایی مرتکب شده باشد. - نکته ۱: «فعل» به معنای بروز صفات درونی است که در همه عوالم اتفاق می‌افتد اما عمل این‌گونه نیست.

- نکته ۲: خدا «فعل» دارد نه «عمل».

کل اسماء نزد انسان است.

آدم

عالم ملکوت

انسان ذاتش بهشت است. کسی که انسان را از بهشت بیرون می‌آورد نامش ابلیس است و همیشه ابلیس‌هایی هستند که سجده نمی‌کنند.  
در عالم مثال از ملائکه خواسته می‌شود به خاطر حقیقت انسان دائماً سجده کنند.

آدم

عالم مثال

انسان در عالم دنیا می‌تواند بر اساس کتاب قانون (در عالم مثال) به گونه‌ای عمل کند که در بهشت باشد و اسماء را جلوه دهد و می‌تواند بر اساس خروج از بهشت زندگی کند و اسماء را جلوه ندهد.

آدم

عالم ماده

- لذا هر انسانی به طور موازی در سه عالم زندگی می‌کند:

۱- آدم در عالم مثال: قابلیت گناه کردن وجود ندارد.

۲- آدم در عالم اسماء: مقامش بسیار بالاست که کل اسماء را به او آموخته‌اند.

۳- آدم در عالم ماده: قابلیت ارتکاب جرم و خونریزی و ... را دارد.

✽ انشاءالله خدا به ما لطف کند تا مقامی شامل حال ما شود که بتوانیم همنشین پدرمان حضرت آدم و مادرمان حضرت حوا شویم به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

اللهم صل على محمد وآل محمد والحمد لله رب العالمين